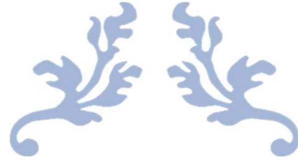


نگاهی بر حیات پربرکت علامه حضرت شیخ محمد امین الکردی فتح الله زاده نقشبندی مجددی خالدی قدس الله تعالی سره العزیز



تحقیق و ترجمه احقر خدمه طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه عبداللهیه: سورنا نقشبندی ضیائی کاملی

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حضرت شیخ محمد امین الکُردی فتح الله زاده نقشبندی مجددی خالدی قدس الله تعالی سره العزیز مفسر، محدث ، فقیه شافعی و شیخ المشایخ طریقه علیه نقشبندیه در مصر بود. از تاریخ دقیق تولد ایشان اطلاعی در دست نیست، لیکن در میانه قرن سیزدهم در اربیل متولد شد و در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۳۲ هجری معادل با هفتم فوریه سال ۱۹۱۴ میلادی در قاهره رحلت فرمود.

پدر بزرگوار ایشان فتح الله افندی از مشایخ طریقه قادریه بود، در سایه تربیت پدر علوم پایه و قرائت قرآن کریم را آموخت و سپس در کلاس علما و مشایخ اربیل تحصیل نمود.

در نتیجه ی مشاهده ی خوابی، راهی خانقاه ته ویلی شد و در محضر مبارک قطب الاقطاب حضرت شیخ عمر ضیاءالدین نقشبندی قدس الله سره العزیز به طریقت عالیه نقشبندیه وارد شد و سالها همراه حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره و شاهد معارف و احوالات عالی و کرامات بی نظیر آنحضرت بود که بسیاری از آنها را غیر قابل ذکر توصیف می کرد و نهایتاً در اثر صحبت آنحضرت، خود نیز به احوالات و مقامات و مراتب عالی رسید.

در سالهای همراهی با حضرت ضیاءالدین قدس سره در ته ویلی و بیاره، همواره بر خلاف میلِ نفس عمل نمود و خود را بر ریاضات موظف داشت و مراتب سلوک طریقه نقشبندیه و وظایف و اوامر حضرت شیخ را با نهایت تواضع و ادب بجا آورد و با سایر صوفیان در نهایت خُلقِ خوش معامله نمود و صاحب احوالات و کمالات بی نظیر شد و عاقبت منظور نظر پیر و مرشد عالیقدر قرار گرفت و صاحب اجازه ارشاد در طریقت نقشبندی گردید.

شیخ محمد امین الکردی قدس سره در خصوص سلوک خود می فرماید: «سالها در خدمت حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره بودم، تا انتهای کار در حضور آنحضرت از حیا و ادب بسیار، هیچ وقت بدون دستور آنحضرت در محضرشان نمی نشستم بلکه سرپا می ایستادم، حتی بعد از امر ایشان به نشستن از حیا نمی توانستم بنشینم الا در زمان ختم خواجگان، و بخاطر ندارم حتی یک بار مستقیم به صورت مبارک آنحضرت نگاه کرده باشم، بلکه همواره سر به زیر و با تواضع در خدمتش بودم، و تا امر نمی فرمود مجلس را ترک نمی کردم. در زمان همراهی آنحضرت از خدمت به برادران و رسیدگی به مریضان کوتاهی نکردم و از کمک به رفع ناراحتی های آنان دریغ ننمودم و بار هیچ یک از برادران بر دوشم سنگینی نمی کرد.»[1]

یک روز پیر بزرگواری که بیش از هشتاد سال داشت، از خلفای والد عالی مقامشان حضرت شیخ عثمان خالدی سراج‌الدّین قدس الله تعالی سره العزیز به بیاره شریفه آمد، حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره با ایشان به حجره ی حقیر تشریف فرما شده و امر فرمودند در مدت اقامت آن شخص بزرگوار، بنده در خدمت ایشان باشم.

در طول روز هر دو در همان حجره، به آداب دینی و وظایف طریقه و مجاهده و مراقبه مشغول بودیم و همچنین بنده در امورات روزانه به آن پیر نورانی خدمت می نمودم. شب که موقع استراحت رسید، بنده در گوشه ای و آن پیر در گوشه دیگر خواستیم استراحت کنیم، بنده دیدم او همچنان به مراقبه نشسته است و نمی خوابد، با خودم گفتم چنین شخصی که از محضر حضرت شیخ سراج الدین قدس سره کسب فیض نموده است در این کهولت و ناتوانی جسمی، چنان همتی دارد که به نهایت تلاش مشغول است، تو چرا در جوانی اینقدر کاهلی؟ پس بلند

[1] در این امر بر قدم حضرت شیخ عبیدالله احرا قدس الله تعالی سره بود که آنحضرت می فرمود: مرا فقط برای خدمت آورده اند.

شدم و به مراقبه و ذکر مشغول شدم و هر بار سر بلند کردم دیدم که آن پیر بزرگوار همچنان مشغول است تا نماز صبح و نهایتاً چندین روز به همین منوال بدون خواب گذشت.

پس از چند روز در محضر حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره بودیم، آنحضرت رو به سوی همان خلیفه ی پدرش کرد و فرمود اقامت شما با این جوان اربیلی را چگونه است؟ خلیفه ی حضرت پیر فرمودند: در نهایت خستگی قربان!

حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره فرمود چطور؟ خلیفه عرض کرد: قربان این جوان در طی روز که مدام به آداب و وظایف و خدمت مشغول است و در شب دائم به مراقبه و ذکر است و من هر بار سر بلند کردم ببینم آیا او خوابیده است تا من هم بتوانم کمی بخوابم، دیدم همچنان مشغول است و از دیدن حال او، خود را مورد عتاب قرار دادم که جوانی چنین همت دارد، تو که پیر شدی و دنیا برایت به انتها رسیده و رو به آخرت داری چطور می توانی بخوابی؟!

حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره لبخند زدند و فرمودند: «او هم به شما نگاه می کرد و شما را بیدار می دید و نفس خود را مورد عتاب و ملامت قرار می داد، در نظر من، بین شما هیچ تفاوتی نیست!»

پس از اینکه حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره به بنده خلافت و اجازه ی تلقین ذکر و تربیت مریدان را دادند، خواستم ابتدا به زیارت مزارات مبارک اولیاء و انبیاء رضوان الله تعالی علیهم بروم، در این سفر و زیارت ها احوالات غریبی بر بنده وارد می شد، در زمان زیارت مقام حضرت یونس نبی علیه السلام، پرده ها از مقابل دیدگانم برداشته شد، به وضوح و آشکار می دیدم حضرت یونس نشسته اند و سایر انبیاء و رسل گرامی گروه گروه به ملاقات ایشان می آیند، آنها را می دیدم و سلام ها و صحبت های ایشان را می شنیدم، که همه ی انبیاء

در انتظار ورود حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند که تشریف بیاورند. وقتی آنحضرت تشریف فرما شدند نور درخشان آنحضرت انوار همه ی انبیاء را پوشاند و آن احوال تا طلوع فجر دوام داشت.

وقتی به بیاره برگشتم و به محضر حضرت شیخ ضیاءالدین قدس سره و سایر دوستانم شرح ماوقع را گزارش نمودم یکی از یاران سوال نمود که سایر انبیاء علیهم السلام را در مجلس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله چگونه دیدی؟ عرض نمودم همه ی انبیاء علیهم السلام در محضر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند طلبه هایی که در حضور استاد و پیرشان باشند، زانوی حیا و ادب بر زمین زده بودند.»

حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره پس از این وقایع به امر مرشد موظف به تبلیغ طریقه عالیه نقشبندیه شد، در ابتدای امر برای زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره، با توکل به خدای متعال و بدون زاد و توشه و بدون اندیشه ی رزق و روزی بسوی حجاز حرکت نمود.

وقتی به بصره رسید، یک کشتی برای سفر به حجاز پیدا کرد که از او وجهی طلب ننمودند، در اثنای ورود به کشتی دو کیسه ی بزرگ از شخصی بنام محمد نور دریافت نمود، شیخ محمد امین قدس سره داخل کیسه ها را نگاه کرد دید مقدار زیادی پول و لباس و غذاست، مختصری از آن ها را استفاده نمود و پس از رسیدن به حجاز مابقی را به فقرا صدقه نمود.

ابتدا به مکه مکرمه رفت و بعد از اعمال حج به مدت یکسال آنجا مقیم شد و علاوه بر طاعات و عبادات از مجالس علمی علما و مجالس صحبت اولیای آن مکان مقدس بهره‌مند شد. از ایشان منقول است که فرمود: «در مدت یکسال اقامت در مکه علی رغم اکرام و

مهمان نوازی ساکنان آن بلده مبارکه، نفسم بر هیچ غذائی مایل نبود و فقط مقداری خرما و آب زمزم در سَحَر و افطار مرا کفایت می نمود.»

سپس در سال ۱۳۰۰ هجری به مدینه منوره رفت و به زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شد و در مجاورت آنحضرت مقیم و از برکات و فیوضات بی حد بهره‌مند گردید. در این زمان در مدرسه محمودیه در مجاورت مسجد النبی شروع به تدریس نمود، کم کم مشتاقان درس و وعظ ایشان چنان زیاد شدند که بالاجبار صحبت ایشان در مسجدالنبی برگزار می شد و آوازه ی شهرت ایشان پیچید و مدت چندین سال در آنجا تدریس می نمود. در تمام سال‌هایی که در مدینه بود هر سال حج واجب را نیز انجام می داد. در همان سال ها با دختر یکی از ترک های عثمانی ساکن در مدینه ازدواج نمود.

سپس در پی اشارت و امری غیبی داعیه زیارت اهل بیت نبوی صلی الله تعالی علیه و آله وسلم در سرزمین مصر در او پیدا شد و به همراه خانواده به مصر مهاجرت فرمود. در قاهره بدون اظهار مرتبه ی معنوی خود در جامع الازهر در کلاس های اساتید تفسیر و حدیث و فقه حاضر شد و بر حضور در دروس بخاری شریف از استاد شیخ محمد الاشمونی رحمه الله، فقه از استاد شیخ مصطفی عزالدین الشافعی رحمه الله و در دروس تفسیر از اساتید مختلف مداومت می فرمود، نهایتاً پس از کسب عمیق علوم ظاهری در دهکده اَمْبابِه در بیرون قاهره ساکن شد. فرزندان او در زمان اقامت در آن روستا بدنیا آمدند و تا آن زمان خود را مشغول به علوم ظاهری و عبادات نشان می داد و از علوم معنوی مطلبی اظهار نکرده بود.

سپس خانواده خود را در منطقه ی بولاق ساکن نمود و خود در کلاس های علامه شیخ الاسلام سلیم البشری رحمه الله در الازهر شرکت می کرد و کتب متعددی از احادیث نبوی صلی

الله علیه و آله و سلم را نزد او تحصیل نمود، از آنجا بود که کم کم مردم مصر متوجه مقامات معنوی او شدند، آنگاه در بولاق اجازه ی خود بر امر ارشاد در طریقه نقشبندیه را آشکار نمود اما به سختی کسی را بعنوان مرید قبول می نمود، مگر در باطنِ طالبی صدق و صلاح و همت بر استقامت می دید تا او را می پذیرفت.

روزی در مسجد سنان در بولاق در حال تدریس بود، جوانی نزد ایشان آمد و تقاضای بیعت در طریقه عالیه را نمود. شیخ محمد امین قدس سره در صورت جوان سیاهی ظلم و گناه را به فراست دید لذا از پذیرش او امتناع نموده به او فرمود برو توبه کن و به جبران مظالم باش. آن جوان اصرار نمود، حضرت شیخ به او فرمود که با این احوالی که تو داری ورود به طریقت برای تو مضر خواهد بود، و با زبان تلخی با او سخن گفت.

همان شب واقعه ای رخ داد، در خواب چنان دید که قطب الاقطاب حضرت شیخ عمر ضیاءالدین قدس سره با کمال هیبت به منزل او در بولاق تشریف فرما شدند، حضرت شیخ محمد امین برخاسته به استقبال رفته عرض سلام و احترامات نمود، حضرت شیخ ضیاءالدین با خشم به او نظر کرده فرمودند: «چرا مانع از ورود این جوان به راه ما شدی؟ از امروز هر طالبی که خواهان ورود به راه ما بود را بپذیر!»

بعد از آن روز حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره شروع به ترویج بلیغ طریقه عالیه نمود، طلاب، علما، فضلا از گوشه گوشه ی مصر به خدمت او می آمدند و ایشان شب و روز کمر همت بر ارشاد مردمان بست.

مردمان او را به شهر ها و روستاهای خود دعوت می نمودند، دعوت ایشان را می پذیرفت و با سفر های بسیار، هزاران نفر از صحبت ایشان بهره مند می شدند. در این زمان افرادی

به مخالفت آن حضرت برخواستند و موانع و گرفتاری های متعددی برای ایشان ایجاد نمودند، اما ایشان با اخلاقی پسندیده و صحبتی خوش به وظیفه ارشاد پرداخت و دلهای مردمان را فتح نمود.

با رحلت امامِ مسجد سنان، شخصی با عقاید سلفی برای امامت در آن مسجد تعیین شد، روز ورود او به مسجد پنج شنبه بود، امام جدید گفت دیگر اجازه نمی دهد حضرت شیخ محمد امین در مسجد فعالیت نماید، حضرت شیخ به مردم فرمود برای انجام نماز مغرب و ختم خواجگان آن شب به منزل او بروند. پس از ختم خواجگان حضرت شیخ می فرمایند: «تَوَكَّلْنَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا، سيَنصُر اللهُ لَكُمْ هَذِهِ لَيْلَة.»[1]

صبح روز بعد که جمعه بود، قرار بود آن امام سَلَفی اولین نماز جمعه را در مسجد سنان اقامه نماید، اما معلوم شد که شب قبل، در همان لحظه که حضرت شیخ توکل به حق تعالی نمود، امام سَلَفی فلج شده است. همه مردم حتی مخالفان با مشاهده این کرامت همگی خواهان امامت حضرت شیخ در مسجد سنان شدند، آنحضرت پذیرفت و به مدت پنج سال در مسجد سنان امامت فرمود. امام سَلَفی نیز علی رغم درمان های مختلف به همان بیماری از دنیا رفت.

حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره علاوه بر تدریس و امامت نمازها، اصول طریقه نقشبندیه را به مریدان آموزش می داد و مجالس ختم خواجگان نیز در مسجد برقرار بود، به سوالات فقهی پاسخ می داد، از حکایات و کرامات و سخنان اولیای الهی بیان می فرمود، در میان حلقه ی قاریان قرآن می نشست و قرائت قرآن را اصلاح می فرمود، در مسجد از مریدان و

[1] ما به الله تعالی توکل نمودیم و او برای یاری ما کفایت می کند، خداوند امشب شما را یاری می‌دهد.

زائران با غذا و شیرینی پذیرائی می شد، برای تمام کسانی که به ایشان مراجعه می نمودند همچون پدری مهربان بود. برخی افراد مسائل و مشکلات خصوصی خود را نزد ایشان مطرح می نمودند، به آن مشکلات نیز ورود نموده و گرفتاری هایشان را رفع می نمود، از بدعت و اهل بدعت به شدت گریزان بود، به ظرافت تمام بر سنت سنیه رسول اکرم صلی الله تعالی علیه و آله و سلم استقامت داشت، به طالبان و ارادتمندان نصیحت می فرمود که از مجالس ذکر و مجالس علم هرگز جدا نشوند، و می فرمود: «با قلوب پاک نسبت به آنچه می آموزید با هم صحبت کنید و از خداوند متعال تمنا کنید تا توفیق عمل و بهره مندی از علوم را به شما عطا بفرماید.»

می فرمود: «از کسی چیزی طلب نکنید، اما هدیه را بپذیرید، و در حوائج نیازمندان مصرف کنید. ما جماعتی هستیم که طلب نمی کنیم، ولی هدیه را رد نمی کنیم اما آن را نیز پس انداز نمی کنیم. در سخت ترین ایام نیز از وظایف طریقه عالیه غفلت نکنید. نسبت به مردم متواضع و نرم خو باشید.»

شخصی به حضور ایشان رسید و اهل تصوف و طریقه نقشبندیه را انکار نمود، آن حضرت سکوت فرمود، شخص که جوابی نگرفته بود برخواست که برود، نگهان احوال جذبه به او دست داد و مدت طولانی به حال جذبه باقی ماند، وقتی به حال خود بازگشت، استغفار نمود و از مریدان آنحضرت شد.

روزی به روستایی تشریف برده بود، در آنجا به یک مجلس عروسی برخورد که در آن اعمال مکروه و حرام دیده می شد. حضرت شیخ از مردم سوال فرمود که آیا صاحب عروسی از اهالی همین آبادی است؟ گفتند بله. فرمود آیا در این روستا کسی نبود که او را از این عمل

نهی نماید؟ مردم گفتند او به اعمال منکر دیگری نیز عادت دارد. حضرت شیخ در حق آن شخص دعا فرمود که خداوند متعال او را به راه راست هدایت نماید. مدت زیادی نگذشته بود که همان شخص به نزد حضرت شیخ آمده و توبه نمود و از مریدان بسیار با همت و ثابت قدم ایشان شد.

روزی پس از ختم خواجگان یک گرده نان به یکی از خادمان دادند و فرمودند این نان را بردار و دست به دست به همه بدهید تا از آن بخورند، همه ی اهل مجلس و سپس افرادی که بیرون بودند از آن نان به حدی که سیر شدند خوردند و نان همچنان باقی بود.

روزی یکی از مریدان ایشان در اثر عدم حضور به موقع در دادگاه به شش ماه حبس محکوم گردید، مرید که بسیار اندوهگین بود، در حین انتقال به محبس حضرت شیخ محمد امین ﷺ را به درگاه الهی وسیله نموده، طلب نجات می کند، وقتی او را به زندان می اندازند صدای حضرت شیخ را به وضوح می شنود که سه بار فرمود «یاکریم». ساعتی بعد زندانبان آمده اعلام نمود که قاضی تو را احضار کرده است، وقتی به محکمه رفتند قاضی می گوید تو را عفو نمودم، آزادی.

روزی جوانی از ساکنان بولاق که مخالفت شدیدی با طریقه نقشبندیه داشت به نزد مریدان حضرت شیخ رفته می گوید یک جلد از کتاب تنویر القوب شیخ را به من بدهید، مریدی که مخاطب این صحبت بوده خوشحال می شود و گمان می کند که جوان از راه انکار برگشته است، می پرسد آیا می خواهی کتاب را مطالعه کنی؟ جوان منکر می گوید خیر می خواهم با اوراق آن استنجا نمایم!

مرید بسیار عصبانی و ناراحت می شود و می گوید اگر شیخ ما را قبول نداری لااقل احترام آیات و احادیثی که در کتاب آمده را نگاه دار و اینگونه بی ادبی نکن. جوان با کراهت می خندد و قهقه زنان می رود. مرید که از این واقعه بسیار ناراحت بود به نزد حضرت شیخ رفته و شرح ماجرا را بیان می کند، حضرت شیخ می فرماید: «صبر کن، الله تعالی صاحب غیرت است، اگر پاسخ بی ادبی را ندهی و صبر کنی، از حق تعالی نتیجه را خواهی دید.»

زمان زیادی از این ماجرا نگذشت که آن جوان بیمار شد و آوازه ی بیماری او همه جا پیچید که شب ها نمی توانست بخوابد و با فریاد سبب آزار اهل و بستگان خود نیز شده بود. چندین ماه به همین منوال گذشت و هیچ دارو و درمانی تاثیری در حال او نداشت. نهایتاً یک روز بستگانش او را در حالی که از بیخوابی بسیار لاغر و پریشان شده بود به نزد حضرت شیخ آوردند. همان مرید که جسارت جوان را دیده بود به او گفت: «نمی دانستی که تیر عارفان زهرآلود است و اصابت آن سبب هلاکت می گردد؟»

جوان منکر که مانند چوب خشک شده بود شروع به گریه و ضجه نمود، حضرت شیخ فرمود از اعمال خود توبه کن، جوان با گریه و زاری توبه کرد و گفت از اعمال و گفتارم پشیمانم. حضرت شیخ فاتحه خواند و به ارواح سلسله عالیه هدیه نمود و آن حضرات را وسیله قرار داد و فرمود که این جوان توبه حقیقی نمود و مورد رحمت الهی قرار گرفت و در نفسِ آخر مومن و مسلمان از دنیا خواهد رفت. همراهان بیمار او را به منزل بردند، دیگر فریاد های پریشان نمی زد و در کمال آرامش چند روز خوابید، و سپس در همان حال تسلیم شد و از دنیا رفت. پس از هر کرامتی که از آن حضرت ظاهر می شد می فرمود: «اینها از برکات مشایخ ما در سلسله عالیه و از تاثیر دلهای شکسته ی برادران ماست، چیزی مربوط به من نیست.»

روزی یکی از مریدان به گناهان و اشتباهات خود فکر می کرد و با خود می گفت که اعمال خوبم آنقدر نیست که سبب عفو من باشد و نهایتاً مغلوب این افکار شد و از رحمت الهی ناامید شد. حضرت شیخ آن مرید را احضار نموده فرمود: «این چه حالی است که گرفتار آن شده ای؟ الله تعالی قاتل حضرت سید الشهدا حمزه رضی الله عنه را عفو نمود، قطعاً تو را هم می بخشد.»

آنحضرت در سال ۱۳۲۲ هجری به سفر حجاز رفت، پس از مناسک حج به مدینه منوره مشرف شد. زائران مدینه به آنحضرت گلایه نمودند که والی ظالم مکه با کمک عالمی بدعتی در مصر برای اهل سنت مزاحمت ایجاد می کنند، اهل تصوف را تحقیر می نمایند و زیارت قبور اولیا را انکار می کنند. حضرت شیخ با شنیدن این سخنان از روی غیرت دینی ناراحت شدند و در زمان زیارت این مطالب را به محضر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض نمود و در همانجا به مراقبه نشست. در مراقبه خود را در مصر دید، عقربی بزرگ را مشاهده نمود که سر آن بر دروازه ی رو به قبله ی جامع الازهر بود و دم آن بر دروازه ی دیگر الازهر و مردم از او در هراس و زحمت بودند. حضرت شیخ در همان حال با عصای خود بر سر عقرب می کوفت تا حدی که نزدیک به مرگ شد، سپس به مردم امر فرمود از او نترسید و او را با پا بزنید تا بمیرد. در همان واقعه لحظه ای بعد خود را در مکه مکرمه دید، اینبار یک مار به بزرگی همان عقرب به نظرش آمد و با عصا بر سر آن مار زد و او را نیز کشت.

بعد از مراقبه آنچه در واقعه دیده بود را بیان نمود و فرمود: «این حال آن دو شخص بود هر دوی آنها به زودی هلاک خواهند شد» و حقیقتاً هم در زمانی کوتاه این امر به وقوع پیوست.

حضرت شیخ در سال ۱۳۲٤ به مصر بازگشت و علی رغم بیماری و ضعف و پیری و دسیسه های مخالفان، بر امر ارشاد استقامت نمود، دعوت فقرا و ثروتمندان را می پذیرفت، همگی را نصیحت می نمود. در مکان هایی که از او پذیرائی می شد به آنان می فرمود: «غذای سالکانِ راه حق فراگیری علم، ذکر حق تعالی و دوام و استقامت بر وظایف است، فکر خوردن و نوشیدن زیبنده ی سالک طریق الی الله تعالی نیست.»

اگر به منطقه ای می رفت که کسی به نصایح او توجه نمی نمود، به سرعت آنجا را ترک می نمود و می فرمود: «ماندن در اینجا ضایع نمودن عمر است.»

هر شب جمعه به همراه مریدان ختم خواجگان را می خواند و بعد از ختم، امر به قرائت فاتحه و یک یا دو بار سوره یاسین شریف جهت رفع حوائج می نمود که اغلب تاثیر آن در کفایت امورات و برآمدن حوائج خیلی زود آشکار می شد. می فرمود که: «قلب مانند چراغی است که مواظبت بر ذکر روغن آن چراغ است، و حضور در ختم خواجگان کبریت است برای روشن نمودن آن چراغ.»

از شنیدن سخنان لغو و بیهوده ناراحت می شد، و می فرمود: «هر کس به سخن لغو و بیهوده و اعمال بیهوده عمر خود را تلف نماید لایق ورود به راه عرفان نیست، و به هیچ وجه صوفیان نباید به لغو و بیهوده بپردازند، سخن بیهوده و زیاد صحبت کردن قلب را می میراند و مانع از استقرار ذکر در قلوب می شود. قلب مانند یک خانه است و هر چه غیر از ذکر و یاد الهی است بسان خاشاک و خاک و غبار است. وقتی خاشاک با خاک و غبار ترکیب شود نظافت آنجا دشوار خواهد شد و این گرفتاری، طی طریق را برای سالک دشوار خواهد نمود».

شیخ محمد راضی حنفی رحمه الله از علمای بزرگ جامع الازهر که به ذکاوت و وسعت علم معروف بود، یک روز آمد در مقابل حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره نشست و گفت: «می خواهم که مرا به نزد یک مرشد کامل مکمل راهنمائی کنی که او مرا به ذکر الله تعالی دلالت کند تا برایم فتح بابی باشد، اما می دانم که در این زمان هیچ مرشد کاملی یافت نمی شود، کسانی که در این ایام خود را مرشد کامل می نامند دجالان زمان هستند، شاید بخواهی به من بگوئی آن مرشد کامل تو هستی، تو فرد صالحی هستی اما نه آن صلاحیت که مرشد کامل باشی!»

حضرت محمد امین الکردی قدس سره لبخند زدند و فرمود: «الله تبارک و تعالی در هر زمانی اقطاب و مرشدان کامل و مکمل بر روی زمین دارد و زمین از آنها خالی نمی شود، از حق تعالی تمنا می کنم مرشد کامل و مکمل زمان را برای تو آشکار بفرماید».

زیاد طول نکشید که شیخ راضی رحمه الله در خواب جماعتی را می بیند که با جمال و جلال بر کرسی هائی نشسته اند و صورت هر کدام مانند ماه شب چهارده منور است، خودش در خواب می گوید یقیناً اینان اقطاب و مرشدان کامل هستند، و با شرمندگی و حیا خود را به یکی از ایشان نزدیک می کند و با احترام سلام می دهد و سوال می کند که آیا شما مرشد کامل زمان مرا می شناسید؟ آن شخص به یک صندلی اشاره می کند و می فرماید آن دوست تو مرشد زمان شماست. شیخ راضی رحمه الله به سمت آن صندلی رفته و حضرت شیخ محمد امین الکردی را می بیند و می گوید قربان من نمی دانستم که شما چه مرتبه ای داری، چرا خود را ازمن پنهان نمودی، لطفاً مرا در صحبت خود بپذیر، حضرت شیخ می فرماید: «یا شیخ! صبر کن فعلاً مشغولم بعداً به تو می آموزم ان شاءالله!

شیخ راضی رحمه الله از خواب بیدار می شود و روز بعد حضرت شیخ محمد امین قدس سره را در رواق عباسی جامع الازهر می بیند، با سرعت خود را به شیخ می رساند و ندا می دهد یا شیخ امین! آنحضرت فرماید: «یا شیخ! به شما گفتم صبر کن فعلاً مشغولم بعداً به تو می آموزم ان شاءالله! شیخ راضی رحمه الله مبهوت شده و با صدای بلند می گوید من در خوابم چنین دیدم، و ماجرای خوابش را در حضور همه تعریف می کند و می گوید تا این لحظه من خوابم را به هیچ کسی نگفتم و اکنون حضرت شیخ جوابی که در خواب به من داد قبل از بیان من تکرار نمود و یقین نمودم که او مرشد زمان ماست، حضرت شیخ او را بیعت داد به بولاق دعوت نمود و به نظر کیمیا اثر خود تا مدارج عالی عرفان وی را تعلیم و تربیت فرمود و از خلفای آنحضرت شد.

حضرت شیخ محمد امین الکردی نقشبندی قدس سره به سوالات خاص مریدان و طلاب بصورت خصوصی پاسخ می داد، بیماران را عیادت می فرمود، در مراسم تجهیز و تدفین مسلمانان شرکت می کرد، مرگ را بسیار یاد می فرمود، روزی یکی از مریدان را دید که از بیرون می آمد، پرسید کجا بودی؟ عرض نمود از قبرستان برمی گردم، فرمود: «امروز از قبرستان بازگشتی از روزی که از آنجا بر نمی گردی اندیشه کن!» هر وقت از مجلسی بر می خواست می فرمود: «اکنون قیام نمودیم شاید که قیام بعدی به روز قیامت باشد.»

علمای زیادی همچون عارف کامل علامه شیخ محمد یوسف السقا رحمه الله و علامه شیخ سلامة العزامی رحمه الله که از اکابر علمای الازهر بودند در محضر حضرت شیخ محمد امین قدس سره به درجه کمال و تکمیل رسیدند که پس از ایشان در مناطق مختلف مصر عهده دار تربیت و ارشاد مردمان شدند. همچنین یکی از فرزندان آنحضرت، بنام شیخ نجم الدین الکردی قدس الله سره

در ترویج طریقه عالیه بسیار تلاش نمود و مردمان بسیاری از محضر او بهره مند گردیدند. علامه حافظ التیجانی رحمه الله در مدح ایشان فرموده است: «فرزندان شیوخ از روی احترام مردم به پدر و مادر آنها، به آن احترام وابسته اند، لذا از تلاش در تحصیل علم و کوشش و استقامت بر کسب فضایل غافل اند و غالباً موفق نمی شوند، اما شیخ نجم الدین چنان نبود، بلکه از کودکی شوق و طلب علم و عرفان در او بود و نهایتاً الله تعالی او را بهره مند فرمود و از فضایل و برکات او دیگران نیز بهره‌مند گردیدند.»

حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره پس از سالها امامت و تدریس و ارشاد در مسجد سنان و مسجد عمرانی سرانجام در همان روستا خانقاهی تاسیس فرمود و باوجود کهولت سن، خود با غیرت تمام در ساخت و ساز خانقاه شرکت نمود، پس از تکمیل خانقاه، اتاق به اتاق آن را بازدید فرموده، مریدان را نفر به نفر در اتاق های خودشان مستقر نمود و وقتی به پشت بام خانقاه رسید فرمود: «مردم می گویند که فلانی قصری برای خود ساخته است، والله که در قلبم به قدر ذره ای مشغولیتی بغیر از الله تعالی ندارم، اما اراده الهی مرا بر ساختن این خانقاه امر و یاری فرمود و این امر حکمتی در علم الله عز و جل دارد.»

مدتی بعد در حالی که روز به روز صورت مبارکش نورانی تر می شد در دومین پنج شنبه ربیع الاول سال ۱۳۳۲ هجری بیمار شد، پس از بیان آخرین نصایح، حضرت شیخ محمد یوسف السقا رحمه الله را بعنوان جانشین معین فرمود، تا لحظات پایان حیات مبارکش مانع زیارت و حضور مردم نشد، نفر به نفر به حضورش می رسیدند، دستش را می بوسیدند و دعاهای خیر او را تمنا می نمودند، با صدائی آهسته به ایشان می فرمود: «يَسِّرَاللّٰهُ لَكُمْ مَا فِيهِ الخَيْرَ»، سپس شب یکشنبه به حالتی متبسم، ساکت و آرام گرفت و سحرگاه روز یکشنبه پس از ذکر کلمه

شهادتین به رفیق اعلی ملحق شد. روز یکشنبه با حضور بسیاری از مریدان و مردم و علما و طلاب جامع الازهر در قبرستان القرافه کنار مزار امامان جلیل القدر جلال المحلی و تاج الدین سبکی رحمة الله علیهما بخاک سپرده شد که بعداً بنائی نیز بر آن ساخته شد. نَوَّرَ اللهُ مَرْقَدَهُ الشَّرِيْفَ وَ بَرَّدَ اللهُ مَضْجَعَهُ اللَّطِيْفَ، اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ انْفَعْنَا بِعُلُوْمِهِ وَ اَسْرَارِهِ، بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

تالیفات و آثاری که از حضرت شیخ محمد امین الکردی قدس سره ایشان بجا مانده است عبارتند از: ۱- الاجابة الربانیه لشرح و منافع الورد النقشبندی للشیخ الاکبر محمد بهاءالدین الاویسی النقشبند قدس الله سره،۲- تنویر القلوب فی معاملة علام الغیوب، ۳-مواهب السرمدیه فی

مناقب السادة النقشبندیه، ٤– الهدایة الخیریه فی الطریقة النقشبندیه، ٥– خلاصة التصانیف فی التصوف للغزالی، ٦– هدایة الطالبین لاحکام الدین، ٧– ارشاد المحتاج الی حقوق الازواج، ٨– العهود الوثيقة في التمسك بالشريعة والحقيقة، ٩– ديوان خطب النصيحة البرية في الخطب المنيرية، ١٠– سعادة المبتدئين في علم الدين، ١١– فتح المسالك في إيضاح المناسك على المذاهب الأربعة، ١٢– مدارك الصيام، ١٣– مراصد الصلاة، ١٤– مرشد العوام لأحكام الصيام، ١٥– ضوء السراج في فضل رجب و قصة المعراج، ١٦– رساله در علم تجوید قرآن و آداب تلاوت

منابع: تنویر القلوب صفحات ١–٥٥، معجم المؤلفین جلد نهم ص ٧٧، ایضاح المکنون جلد دوم ص ١٣١، مجموعة المطبوعات ص ١٥٥٤، ویکیپدیا عربی، سایت ترکی حیات اولیای کرام، فیسبوک عربی مسجد و مقام الشیخ محمد امین الکردی.



مضجع شریف حضرت شیخ محمد امین الکردی النقشبندی المجددی الخالدی قدس اللہ سرہ